

## تحلیل ماهیت دین و ایمان: تفکیک معرفت از ولایت

مبنای رایج در میان اندیشمندان اسلامی آن است که حوزه عقاید و دیانت، تابع قوانین اعتباری و احکام مولوی نیست و راهی برای نفوذ گمان در آن وجود ندارد، بلکه طریق اثبات آن منحصرأً یقین است. از جهت ثبوت نیز، عقاید مجموعه‌ای از حقایق نفس‌الامری و تکوینی است و وظیفه انسان، درک و شناخت این حقایق است.

بنابراین، بر اساس دیدگاه اکثر علمای فریقین، و نه فقط امامیه، دیانت امری استوار بر حقایق تکوینی است. در مقابل، شریعت در حوزه فروع دین، ماهیتی مبتنی بر قانون‌گذاری اعتباری، مولویت و جعل احکام دارد. دایره دین که عمدتاً ناظر به حقایق است، به ادراک واقعیات تکوینی، غیبی و عظیمی می‌پردازد که بر فروع دین تقدم دارند. دیانت، شناخت همین حقایق است و شریعت در مرتبه‌ای متاخر و

### تمایز میان دین (عقاید) و شریعت (فروع)

به عنوان یکی از توابع دین مطرح می‌شود.

چنان‌که از بیانات قرآن کریم و روایات ثقلین برمی‌آید، دین نزد خداوند امری واحد یعنی اسلام است: (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) (آل عمران - ۸۵). اما در دایره شریعت که به فروع دین مربوط می‌شود، کثرت و تنوع راه دارد: (لَكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا) (المائدة - ۴۸).

**نکته** مهم آن است که «ارکان فروع» از ماهیت صرفاً فرعی برخوردار نیستند و به حوزه دین تعلق دارند. هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر آنکه به وجوب نماز، زکات، روزه، جهاد و دیگر ارکان فروع دعوت کرده باشد. اما چگونگی و کیفیت اقامه نماز، روزه و زکات، جزو فروعاتی است که نسخ‌پذیرند. در مقابل، اصل وجوب روزه جزو دین و امری ثابت است. برای مثال، «روزه از سخن» (صوم عن الکلام) نیز نوعی از روزه است که در شرایع پیشین وجود داشته<sup>۱</sup> و در دین اسلام نیز به صورت توصیه به کم‌سخنی و پرهیز از کلام غیرضروری، مورد توجه قرار گرفته است. حتی یکی از مبطلات روزه در فقه اسلامی، یعنی «دروغ بستن بر خدا و رسول»، به حوزه کلام مربوط می‌شود. بنابراین، اصل روزه به عنوان یکی از ارکان فروع، جزو دین محسوب می‌شود.

### گستره دین‌داری در عوالم هستی

افزون بر این، بر اساس بیانات قرآن و اهل بیت (ع)، دایره دین‌داری به جن و انس محدود نمی‌شود. فرشتگان، حورالعین و سایر مخلوقات نیز از دین برخوردارند. برای نمونه، فرشتگان عباداتی چون طواف بیت المعمور را به جای می‌آورند. قرآن کریم نیز از حضور فرشتگان در جنگ بدر و نبرد ایشان با لشکریان کفر حکایت می‌کند.<sup>۲</sup> پس جهاد نیز به شکلی متناسب با وجود آن‌ها، برایشان متصور است.

<sup>۱</sup> چنان‌که در قرآن کریم درباره حضرت مریم (س) آمده است: (إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا) (مریم - ۲۶).

<sup>۲</sup> اشاره به آیاتی نظیر: (إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ) (الأنفال - ۱۲).

در برخی روایات نیز اشاراتی به وجود مخلوقات شرور در آسمان‌های هفت‌گانه وجود دارد و حتی از استعاده پیامبر (ص) از شر اهل سماوات سخن به میان آمده است. این نشان می‌دهد که گرچه عمده ساکنان آسمان‌ها فرشتگان هستند، اما مخلوقات دیگری نیز در آنجا حضور دارند.

جالب آنکه برخی متفکران معاصر در علوم تجربی نیز به این حقایق اذعان کرده‌اند. برای مثال، به فیزیکدان مشهوری اشاره می‌شود که در یکی از کتاب‌های پر فروش خود، ضمن پرداختن به مفاهیمی چون روح، برزخ و غیب، اعتراف می‌کند که مفهوم «هفت آسمان» حقیقتی است که نه فیزیک و نه ریاضیات به آن دست یافته‌اند و این داده‌ها را صرفاً انبیا به بشر عرضه کرده‌اند.<sup>3</sup> این خود گواهی بر کرنش عالمان علوم بشری در برابر معرفت و حیانی است.

**حاصل کلام آنکه،** دایره دین از دایره شریعت متمایز است و شریعت، تابع و دنباله‌رو دین محسوب می‌شود. بنا بر دیدگاه مشهور یا حتی متفق علیه علمای فریقین، در حوزه دین، «اعتبار» و «مولویت تشریعی» راه ندارد. از جهت اثباتی نیز، طریق آن «گمان» نیست، بلکه هرچه هست، «یقین» و شناخت حقایق «تکوینی» از راه تعلیم و تعلم است. از همین رو، عقل حکم می‌کند که برای شناخت این حقایق، باید به معلمی دانا و قادری که از سوی خداوند تعیین شده، رجوع کرد. دیانت در این معنا، یک ضرورت عقلی است.

با واریسی دقیق‌تر در آراء بزرگانی چون شیخ صدوق<sup>4</sup> و کلینی<sup>5</sup> که در عین محدث بودن، فقیه و متکلم نیز بوده‌اند، مشاهده می‌شود که ایشان نیز بر همین مبانی تأکید داشته‌اند. کسانی که بر مبنای عقلی تأکید دارند، معتقدند در این حوزه، ولایت به معنای اعتباری راه ندارد، بلکه ولایت تکوینی مطرح است.

**اگر دقت کنیم،** می‌توان راهی برای جمع میان دیدگاه مشهور (مبنی بر تکوینی بودن عقاید) و دیدگاه فقهای محدث (که از «فرائض اعتقادی» سخن می‌گویند) یافت. این بزرگان، اموری چون توحید، ایمان به نبی و ایمان به اوصیا و خلفای ایشان را «فرائض اعتقادی» می‌نامند. این فرائض، احکام دینی هستند، اما نه به معنای اعتباری صرف. این فرائض اعتقادی، در شمار «اکبر کبائر» قرار می‌گیرند و از حیث ماهیت، تفاوت نوعی و بنیادینی با فرائض فروع دین دارند.

**پرسش:** حکم دینی در حوزه عقاید، ماهیتی تکوینی دارد یا تشریعی؟ چنان‌که پیش‌تر بیان شد، تکوینی بودن با دینی بودن منافاتی ندارد. اشتباه رایج آن است که «دینی بودن» را معادل «اعتبار تشریعی» بدانیم و از سوی دیگر، «تکوینی بودن» را با آن در تضاد ببینیم.

دین در حقیقت، کرنش و انقیاد در برابر خداوند است. این انقیاد در وهله اول، انقیادی تکوینی و اختیاری است.

**قاعده:** باید توجه داشت که وقتی از «انقیاد تکوینی» سخن گفته می‌شود، مقصود جبر فلسفی یا عرفانی نیست. این نکته‌ای است که گاهی موجب سوء تفاهم میان طرفین بحث می‌شود. به عبارت دیگر، معنای «تکوینی»، «جبری» نیست و معنای «دینی» نیز منحصرراً «تشریعی و اعتباری» نیست.

<sup>3</sup> با وجود جستجوی فراوان، هویت این فیزیکدان و کتاب مورد اشاره در منابع معتبر یافت نشد و ممکن است این نقل قول بر اساس حافظه یا منابع غیردقیق بیان شده باشد.

<sup>4</sup> محمد بن علی بن بابویه قمی (م. ۳۸۱ ق)، معروف به شیخ صدوق، از برجسته‌ترین محدثان و فقهای شیعه در قرن چهارم هجری و مؤلف کتاب *من لایحضره الفقیه*.

<sup>5</sup> محمد بن یعقوب کلینی (م. ۳۲۹ ق)، از بزرگترین محدثان امامیه و مؤلف کتاب *الکافی*، یکی از کتب اربعه.

**شاهد دیگر** بر این مدعا، تعابیر روایات در باب گناهان کبیره است. در بیانات معصومین (ع)، «اکبر کبائر» یا بزرگترین گناهان، اموری چون شرک و کفر معرفی شده‌اند که ماهیتی اعتقادی دارند. اگر در ابواب «جهاد با نفس» از کتاب *وسائل الشیعه* دقت کنیم، در روایات متعددی که به شمارش گناهان کبیره پرداخته‌اند، مشاهده می‌شود که صدر فهرست را گناهان اعتقادی تشکیل می‌دهند و پس از آن، گناهان مربوط به فروع دین مانند زنا، غیبت و عقوق والدین ذکر شده‌اند.<sup>6</sup>

**نکته:** جالب آنکه حتی اگر «عقوق والدین» در ردیف گناهان اعتقادی شمرده شده، ممکن است مراد از «والدین»، صرفاً والدین جسمانی نباشد، بلکه والدین ایمانی و عقیدتی مد نظر باشد.<sup>7</sup>

مراد از «والدین»، والدین اعتقادی است، نه صرفاً والدین جسمانی.<sup>8</sup>

**خلاصه:** طبقه اول از گناهان کبیره، همگی فرائض اعتقادی هستند.

**اشکال:** اگر چنین است، پس چگونه مشهور علما می‌گویند در حوزه عقاید، «اعتبار» و «مولویت اعتباری» راه ندارد و هر چه هست «تکوینی» است؟

**پاسخ آنکه:** باید توجه داشت که تکوینی بودن با اختیاری بودن منافات ندارد؛ همچنان که با دین و دیانت نیز منافاتی ندارد. این سخن مشهور که در عقاید، امر اعتباری راه ندارد، در یک بخش از وظایف مربوط به عقاید کاملاً صحیح است؛ نه در بخشی از عقاید، بلکه در بخشی از وظیفه کلی مکلف در برابر تمام عقاید.

**اجمالاً:** در اصول عقاید دو وظیفه اصلی وجود دارد. در وظیفه اول، سخن مشهور کاملاً صحیح است؛ در آنجا مولویت اعتباری، تشریع اعتباری و قانون اعتباری هیچ جایگاهی ندارد و هر چه هست، امری تکوینی است. این امر با مفهوم «دین» نیز منافات ندارد، زیرا معنای دین، کرنش در برابر خداوند است و کرنش می‌تواند تکوینی و در عین حال اختیاری باشد. بنابراین، در حوزه ثبوت و اثبات، دین یک قانون اعتباری نیست. در وظیفه اول، این دیدگاه مورد اتفاق و تسالم است. این وظیفه اول، همان «معرفت»، «شناخت» و «ادراک عقل نظری» است. اما وظیفه دوم، «ولایت» و «کرنش» است. در اینجا است که دیدگاه بزرگانی چون شیخ صدوق،<sup>9</sup> کلینی،<sup>10</sup> مجلسی اول و دوم<sup>11</sup> و فیض کاشانی<sup>12</sup> صحیح است. این تقسیم‌بندی مربوط به برخی عقاید در برابر برخی دیگر نیست، بلکه تمام عقاید دو وظیفه را در بر می‌گیرند: یکی معرفت و دیگری ولایت.

<sup>6</sup> برای نمونه ر.ک: حر عاملی، محمد بن حسن. *وسائل الشیعه*. تحقیق مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، مؤسسة آل البيت، 1409 ق، ج 15، ص 329، باب 46 من أبواب جهاد النفس، ح 3.

<sup>7</sup> این تفسیری است که برخی از علما در شرح این روایات ارائه داده‌اند و مقصود از «والدین» را پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به عنوان والدین روحانی امت دانسته‌اند. برای نمونه ر.ک: مجلسی، محمدباقر. *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*. تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، دارالکتب الإسلامية، 1404 ق، ج 11، ص 8.

<sup>8</sup> اشاره به حدیث نبوی «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ». ر.ک: صدوق، محمد بن علی. *علل الشرائع*. مکتبه الدآوری، قم، ج 1، ص 127.

<sup>9</sup> الشيخ الصدوق، محمد بن علی بن بابویه القمی (م 381 ق)، از برجسته‌ترین محدثان و فقهای شیعه و مؤلف کتاب *من لایحضره الفقیه*.

<sup>10</sup> محمد بن یعقوب الكلینی (م 329 ق)، از بزرگترین محدثان شیعه و مؤلف کتاب *الکافی*.

<sup>11</sup> مجلسی اول، محمدتقی مجلسی (م 1070 ق) و مجلسی دوم، محمدباقر مجلسی (م 1110 ق)، صاحب *بحار الانوار*، از علمای بزرگ دوره صفویه.

<sup>12</sup> ملا محسن فیض کاشانی (م 1091 ق)، حکیم، محدث، مفسر و فقیه شیعه.

**نکته:** ولایت در مقابل نبوت یا توحید قرار ندارد، بلکه در مقابل معرفت است. توحید، نبوت و امامت هر یک دو بُعد دارند: معرفت و ولایت. معرفت به توحید اگر به تنهایی باشد، سودی نمی‌بخشد.

**شاهد آن:** ابلیس است که اگر با دقت در هفت سوره از قرآن بنگریم،<sup>13</sup> معرفت کامل به خدا، معاد، نبوت آدم (ع) و خلافت و امامت عامه او داشت. او به همه اصول دین معرفت داشت، اما به آن‌ها گردن نمی‌نهاد و فاقد کرنش و ولایت بود. بسیاری گمان می‌کنند که خلل ابلیس در توحید بود، در حالی که مشکل او حتی پیش از رسیدن به نبوت و امامت، در همان مرحله توحید رخ داد.

**دلیل این امر آن است که:** توحید صرفاً معرفت خشک و نظری به ذات ازلی نیست. این خود، توحید حقیقی نیست. اگر ذات ازلی را بپذیریم اما شئون او همچون قهاریت، سلطنت و قادریت را نادیده بگیریم، این شناخت، شناخت خدا نیست. توحید بدون ولایت، حقیقتاً و عقلاً توحید نیست. توحید مصطلح فلسفی که صرفاً بر معرفت فردی و نظری تأکید دارد، تمام حقیقت توحید نیست. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ».<sup>14</sup> «تصدیق» خود مرحله‌ای میان معرفت و ولایت است. کمال توحید نیز «اخلاص» است که امری مربوط به عقل عملی است. بنابراین، توحید در زبان عقل نظری، «فهم» است و در زبان عقل عملی، «اخلاص». طبق این بیان امیرالمؤمنین (ع)، حتی مشرکان نیز در مرحله اول دین یعنی «معرفت» داخل‌اند، هر چند مراحل بعدی را طی نکرده‌اند. این منظومه‌ای است که امیرالمؤمنین (ع) تبیین فرموده‌اند و بسیاری از فقیهان، مفسران، متکلمان و عارفان از آن غفلت کرده‌اند.

**بنابراین:** توحید صرفاً شناخت نیست. شناخت، نیمی از وظیفه در باب اعتقادات و ایمان است و بخش دوم آن ولایت است. نبوت نیز فقط معرفت نیست؛ بخش دوم آن ولایت است، چنان‌که آیه می‌فرماید: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) (المائدة: ۵۵). تعریفی که متکلمان و حتی فقیهان از نبوت و رسالت ارائه می‌دهند، غالباً به بخش اول یعنی معرفت محدود می‌شود و این یک غفلت است. هر چند ارتکاز ذهنی آنان چنین نیست، اما در مقام دقت علمی و تبیین نظری، این غفلت رخ می‌دهد. بزرگان گفته‌اند که گاهی ارتکاز مشهور، از تبیین‌های نظری دقیق‌تر است. قرآن کریم در سوره نساء، حقیقت نبوت را به ولایت و حکمیت گره می‌زند: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ) (النساء: ۶۵). پس اعتقاد به پیامبری که هیچ‌کاره و صرفاً یک نام‌رسان باشد، ایمان به نبوت نیست. ایمان به دو رکن قائم است: معرفت و ولایت. ایمان به توحید بدون ولایت، عین کفر ابلیس است. ایمان به معرفت اکتفا نمی‌کند و ولایت در آن ضروری است. برای تحقق ولایت، باید به حاکمیت مطلقه خداوند در همه زمینه‌های تکوینی و تشریعی اذعان کرد. این توحید حقیقی است و تقلیدی نیست.

**نتیجه:** ولایت در مقابل توحید یا نبوت نیست، بلکه در مقابل معرفت است. در توحید، دو اصل معرفت به ذات ازلی و شئون عظیم آن و ولایت برای آن وجود دارد. در نبوت نیز همین‌گونه است. شناخت پیامبر (ص) به تنهایی کافی نیست، بلکه چنان‌که آیه شریفه می‌فرماید، ایمان محقق نمی‌شود مگر با تحکیم او: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (النساء: ۶۵). در این آیه، ولایت دارای چند مرحله است: ۱. **تحکیم:** او را در اختلافات

<sup>13</sup> برای نمونه رک: سوره‌های بقره: ۳۴؛ اعراف: ۱۱-۱۸؛ حجر: ۲۸-۴۳؛ اسراء: ۶۱-۶۵؛ کهف: ۵۰؛ طه: ۱۱۶؛ ص: ۷۱-۸۵.

<sup>14</sup> شریف الرضی، محمد بن حسین. نهج البلاغة. تحقیق صبحی صالح، چاپ اول، هجرت، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۰، خطبه ۱.

حَکَم قرار دهند. ۲. **عدم حَرَج**: در دل خود از قضاوت او هیچ‌گونه ناخشنودی و کراهتی احساس نکنند.  
۳. **تسلیم محض**: کاملاً تسلیم فرمان او باشند.

صرف بی‌تفاوتی کافی نیست. تعبیر (وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) بر حد اعلای کرنش و انقیاد دلالت دارد. پس ایمان به خدا و پیامبر (ص) حاصل نمی‌شود مگر از طریق معرفت و ولایت.

**نکته:** ابلیس موجودی بسیار دانا و مطلع است و به داده‌هایی از غیب دسترسی دارد که ما نداریم. در برخی روایات آمده است که شماری از انبیا برای شناخت مکاید شیطان، برخی علوم را از او می‌پرسیدند.<sup>۱۵</sup> او از جهت شناخت، دارای علم‌الیقین و حتی عین‌الیقین بود، اما ولایت و کرنش نداشت و در مقابل، سرکشی و چموشی را به حد اعلا رساند.

با این حال، این معرفت با ولایت و کرنش همراه نیست، بلکه با نهایت سرکشی و تمرد توأم است. بالاتر از این، در بیانات دینی آمده است که اهل جهنم و معاندان، نسبت به جهنم نه تنها علم‌الیقین، که عین‌الیقین و حتی حق‌الیقین دارند.<sup>۱۶</sup> این حق‌الیقین را دارا هستند، اما ولایت که همان انقیاد کامل است، در آن‌ها یافت نمی‌شود. اگر بخواهیم گستره داده‌های معرفتی ابلیس را به تصویر بکشیم، امری شگفت‌انگیز و پندآموز خواهد بود. با تتبع در روایات اهل بیت (علیهم السلام) می‌توان به گستره حیرت‌انگیز معارف ابلیس پی برد؛ او معرفتی عجیب دارد، اما در عین حال، مطلقاً سرکش، لجباز و متمرّد است.

**نتیجه:** ایمان به معرفت صرف، حتی در بالاترین درجات آن چون عین‌الیقین و حق‌الیقین، فاقد ارزش است. اهل جهنم چنین معرفتی دارند، ولی چون تسلیم و خضوع ندارند، این معرفت برایشان سودی ندارد و ابلیس نیز نمونه بارز همین امر است. پس نمی‌توان توحید و ایمان به توحید را صرفاً به معرفت تعریف کرد؛ معرفت تنها بخشی از وظیفه است و بخش دوم آن، التزام و پذیرش ولایت است. توحید در ربوبیت الهی نیز چنین است و معرفت توحیدی خود در گرو معرفت پیامبران، به‌ویژه خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله)، و التزام به ولایت ایشان است.

از همین رو، شهادت دوم (شهادت به رسالت) به ضرورت دین اسلام، در حقیقت توحید و اسلام دخیل است. با آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخلوقی از مخلوقات خداست و نه از جنس خدایان، خداوند متعال توحید، دیانت و اساس دین خود را بر کرنش در برابر خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) و سلسله انبیا و اوصیای پیشین قرار داده است. قرآن کریم در موارد متعدد، مقامات و علوم آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برتر از انبیای گذشته معرفی کرده است. حال اگر انبیای گذشته به‌نحوی در شهادت دوم مندرج باشند، جایگاه دودمان پیامبر چگونه خواهد بود؟ «لَلْعَاقِلِ تَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ».<sup>۱۷</sup>

**قاعده:** ولایت در مقابل معرفت قرار دارد، نه در مقابل توحید یا نبوت. به عبارت دیگر، هر یک از اصول امامت، نبوت و توحید، دو بُعد دارند: بُعد معرفت و بُعد ولایت. معرفت‌الله و ولایت‌الله؛ معرفت‌النبی

<sup>۱۵</sup> در برخی از نقل‌های تاریخی و روایی، داستان‌هایی از گفتگوهای برخی انبیا با ابلیس برای شناخت مکاید او ذکر شده است. برای نمونه ر.ک: جزائری، نعمت‌الله. *قصص الانبیاء*. تحقیق سید ولی‌الله یعقوبی، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۹۸.

<sup>۱۶</sup> مراتب یقین در حکمت و عرفان اسلامی سه درجه دارد: علم‌الیقین (دانستن از طریق استدلال، مانند دانستن وجود آتش از دیدن دود)، عین‌الیقین (دیدن با چشم، مانند دیدن خود آتش) و حق‌الیقین (متحد شدن با حقیقت، مانند سوختن در آتش). اینکه اهل جهنم به حق‌الیقین می‌رسند، به معنای درک حضوری و لمس حقیقت عذاب است، اما این معرفت به دلیل فقدان تسلیم اختیاری، سودی برایشان ندارد.

<sup>۱۷</sup> این عبارت یک ضرب‌المثل مشهور عربی است به معنای «برای خردمند، یک اشاره کافی است».

و ولایت‌النبی؛ معرفت‌الامام و ولایت‌الامام. امامت نیز یک بخش معرفتی و یک بخش ولایی دارد. ابلیس می‌دانست که آدم (علیه السلام) خلیفه و امام، و دارای سلطنت تکوینی و فرمانروایی ملکوتی است، اما زیر بار ولایت او نرفت. در مقابل، همه ملائکه، جنیان، و حتی کلیدداران بهشت و دوزخ یعنی رضوان و مالک، در برابر آدم (علیه السلام) خضوع کردند؛ آن هم در حالی که خود آدم (علیه السلام) تحت ولایت انوار مقدسه پنج تن آل عبا (علیهم السلام) بود. پس این نکته‌ای بسیار حساس است که ایمان در تمام مراتبش، از توحید گرفته تا نبوت و امامت، دارای دو رکن اساسی است: معرفت و ولایت. این نکته از ثمرات مباحث عمیق تفسیری و کلامی در حوزه علمیه نجف اشرف است که بر اساس آیات و روایات فراوان شکل گرفته است.

**نکته دیگر:** ستون فقرات دین در مبدأ و معاد، شخص حاکم و ولی است، نه صرفاً مکان یا زمان. در عالم برزخ، اولین سؤالاتی که از انسان پرسیده می‌شود درباره محورهای اصلی اعتقادی اوست: «مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ ... وَ مَنْ إِمَامُكَ؟»؛<sup>18</sup> پروردگارت کیست؟ پیامبرت کیست؟ و امامت کیست؟ از ظرف، یعنی خود برزخ یا بهشت، سؤال نمی‌شود، بلکه از مظروف و حقیقت حاکم بر آن سؤال می‌شود.

مرگ، اولین روز از ایام آخرت و مقدمه قیامت است. اگر انسان وارد دادگاهی شود، دیوارها، سقف و در و پنجره دادگاه برای او اهمیتی ندارند؛ آنچه هراس‌انگیز و سرنوشت‌ساز است، شخص قاضی و شاهدان هستند. قاضی و شهود روز قیامت نیز خداوند، پیامبران و امامان (علیهم السلام) هستند.

**مطلب دوم:** اصل دین هم در مبدأ و هم در معاد، بر محور نمایندگان الهی می‌چرخد. بازگشت همه ما به سوی خداست: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (سوره البقره - ۱۵۶) و سرانجام همه امور به دست اوست: «... أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (سوره الشوری - ۵۳). اما این بازگشت چگونه تحقق می‌یابد؟ در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ»؛<sup>19</sup> بازگشت خلق به سوی شما (اهل بیت) و حسابرسی آنان با شماست. خداوند در هیچ نشئه‌ای با جسم ظاهر نمی‌شود؛ پس نمایندگان الهی که «سَاسَةُ الْعِبَادِ»<sup>20</sup> (سیاستمداران بندگان) هستند، مظهر رجوع به سوی اویند. رفتن به سوی پیامبر و آل او (علیهم السلام)، همان رفتن به سوی خداست. از این رو، «نبأ عظیم» که در قرآن از آن سؤال می‌شود، «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ» (سوره النبأ - ۱-۲)، طبق روایات متواتر، ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.<sup>21</sup>

**حاصل کلام:** معاد، صراط، قبر، نشر، حشر و تطایر کتب همگی حق‌اند، اما این‌ها بستر و فضای عالم آخرت هستند.

احوال روز قیامت و فضای عالم آن حق است، ولی رکن رکن قیامت، حاکم روز قیامت است. همچنین رکن رکن بهشت و جهنم، نه خود آن دو، بلکه کلیددار و سرپرست آن‌هاست. او که «قَسِيمُ الْجَنَّةِ

<sup>18</sup> این سؤالات که به «سؤال قبر» مشهورند، در روایات متعددی از شیعه و سنی نقل شده‌اند. ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ 4، دارالکتب الاسلامیه، 1407 ق، ج 3، ص 237، باب «المسألة فی القبر و من یسأل و من لا یسأل».

<sup>19</sup> ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی. *من لا یحضره الفقیه*. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ 2، دفتر انتشارات اسلامی، 1413 ق، ج 2، ص 613.

<sup>20</sup> همان منبع. ج 2، ص 615.

<sup>21</sup> برای نمونه ر.ک: فرات کوفی، فرات بن ابراهیم. *تفسیر فرات الکوفی*. تحقیق محمد کاظم، چاپ 1، وزارت ارشاد اسلامی، 1410 ق، ص 537.

وَالنَّارِ»<sup>22</sup> است، از خود بهشت و جهنم اهمیت بیشتری دارد. با او باید ارتباط برقرار کرد و به شفاعتش متوسل شد؛ زیرا بی‌وجود او بهره‌ای نخواهد بود و از نور او نمی‌توان بی‌نصیب ماند.

آیا بهشت خود قیم و سرپرست خویش است یا مولا علیه (تحت سرپرستی) است؟ اختیار بهشت در دست خودش نیست؛ حتی در دست رضوان<sup>23</sup> نیز نیست، بلکه در دست «قسیم الجنة والنار» است. این مطلب به گفته احمد بن حنبل<sup>24</sup>، از بدیهیات دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.<sup>25</sup> کلیددار بهشت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

**اشکال:** در تشهد نماز به وحدانیت خداوند شهادت می‌دهیم. چگونه می‌توان به غیر او شهادت داد؟

**پاسخ:** شما در تشهد به آن وجودی که مولا علیه (تحت سرپرستی) است کرنش می‌کنید، اما به ولی و سرپرست او شهادت نمی‌دهید. شگفتا که با شهادت به یک حقیقت، نماز را صحیح می‌دانید، اما از شهادت به حقیقتی که در طول آن و به امر اوست، غفلت می‌کنید.

**نکته:** ولی و سرپرست بهشت، از خود بهشت برتر است. در روایات آمده است که اگر مؤمنی در دعاهایش بهشت را از خدا نطلبد، بهشت از او گله می‌کند.<sup>26</sup> حال با قیاس اولویت باید پرسید: آیا سزاوار است انسان به خود بهشت و جهنم کرنش و توجه داشته باشد، اما به سرپرست کل آن دو عشق نورزد و کرنش نکند؟

**نتیجه:** «نبأ عظیم»<sup>27</sup> همین است. برخی پافشاری می‌کنند که نبأ عظیم خود قیامت است، در حالی که قیامت ظرف است و آنچه اهمیت دارد، مطروف و حاکم بر آن ظرف است که شاه‌رگ و ستون فقرات آن به شمار می‌رود.

با این مقدمه به بحث اصلی باز می‌گردیم. اگر بپذیریم که معرفت در مقابل ولایت قرار دارد، نه در مقابل توحید و نبوت، و وظیفه ایمان در هر سه اصل (توحید، نبوت و امامت) به دو بخش معرفت و ولایت تقسیم می‌شود، آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که اصل سوم دین، معاد نیست؛ زیرا معاد خود ظرف تحقق آن سه اصل است. برخلاف نظر برخی بزرگان مانند آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی<sup>28</sup> که معاد را از اصول دین می‌دانند، باید توجه داشت که بنا بر ضرورت نزد مسلمانان، شهادت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اصل دین است. کسی که بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن المعاد حق»، داخل اسلام نمی‌شود.

---

<sup>22</sup> مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. چاپ ۲، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق، ج ۳۹، ص ۱۹۹، باب ۸۷، ح ۸.

<sup>23</sup> رضوان، نام فرشته نگهبان بهشت است.

<sup>24</sup> احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق)، امام مذهب حنبلی و از بزرگ‌ترین محدثان اهل سنت.

<sup>25</sup> این نقل قول در منابع متعدد از جمله در کتاب مناقب الإمام أحمد بن حنبل اثر ابن جوزی آمده است. ر.ک: ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. مناقب الإمام أحمد بن حنبل. تحقیق عادل نویهض، دارالافاق الجديدة، ۱۹۷۷ م، ص ۱۶۲.

<sup>26</sup> حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، دار إحياء التراث العربی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۸۴، باب «استحباب سؤال الجنة والاستعاذة من النار».

<sup>27</sup> (عَنْ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ) (نبأ: ۲). در روایات متعددی از فریقین، «نبأ عظیم» به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تفسیر شده است. ر.ک: بحرانی، سید هاشم. البرهان فی تفسیر القرآن. تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۶ ق، ج ۵، ص ۵۶۳.

<sup>28</sup> آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی (م ۱۴۱۳ ق)، از مراجع بزرگ تقلید شیعه و صاحب تألیفات متعدد در فقه، اصول و تفسیر.

بنابراین، گوهر دین، ولایت است. راه شناخت خداوند جز از طریق بیانات پیامبر (صلی الله علیه و آله) ممکن نیست و این خود در دل توحید نهفته است. پس در معرفت خدا که شناخت اجمالی‌اش عقلی و شناخت تفصیلی‌اش از راه وحی است، هم معرفت خدا و هم ولایت او مطرح است. معرفت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ولایت آن دو نیز به معرفت و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) گره خورده است.

این مباحثات، به‌ویژه در مواجهه با دیگر مذاهب یا در مباحثات داخلی، نیازمند توجه به چند نکته است: - دلیل عقایدی بودن ولایت. - دلیل اینکه اصول دین دارای مراتب است. - فرق میان «اساس دین» و «اصول دین».

**اساس دین چیست؟** اساس دین آن معرفتی است که شخص با آن وارد حریم دین می‌شود. برای مثال، معاد جزو اصول دین است اما اساس دین نیست؛ زیرا برای ورود به اسلام و ایمان، شهادتین را شرط می‌دانند، نه اقرار به معاد را. پس معاد جزو اساس اسلام و ایمان نیست، هرچند از اصول آن است. این مطلب دقیقی است که بزرگانی چون شیخ محمدرضا مظفر<sup>29</sup> به آن توجه داشته‌اند، که خود شاگرد بزرگانی چون شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (کمپانی)<sup>30</sup> و او نیز شاگرد میرزا محمدحسین نائینی<sup>31</sup> بود.

**نکته:** مراتب عقاید را می‌توان این‌گونه دسته‌بندی کرد: ۱. اساس دین ۲. اصول دین ۳. ارکان فروع ۴. ضرورات دین ۵. یقینیات قریب به بدیهی ۶. یقینیات نظری ۷. آنچه انکارش زندقه محسوب می‌شود. این‌ها کلماتی پخته از علمای ماست که میان مباحث کلامی و اصولی جمع کرده‌اند.

**حاصل کلام:** شهادتین اساس اسلام ظاهری است و شهادت ثلاث اساس اسلام واقعی. برای ورود به اسلام، از مخاطب خواسته می‌شود که شهادتین را بر زبان آورد. اما هدف از شهادتین در مقابل اسلام ظاهری منافقان است. خداوند در قرآن فرموده که منافقان شهادت اول (توحید) را در دل قبول ندارند؛ زیرا حتی مشرکان نیز خالفت خدا را قبول داشتند: (وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ) (زخرف: ۹). مشکل آن‌ها در شهادت دوم (رسالت) است. توحیدی که بدون شهادت دوم باشد، نه معرفتاً کامل است و نه ولایتاً. قرآن درباره منافقان که شهادتین را بر زبان می‌آوردند، می‌فرماید: (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) (منافقون: ۱). آن‌ها در ادعای شهادت خود دروغ‌گو هستند، نه در محتوای آن.

پس خود قرآن کریم می‌فهماند که اسلام دارای یک واقعیت باطنی و یک صورت ظاهری است. این مطلب نه فقط در سوره منافقون، بلکه در نزدیک به پنجاه سوره دیگر نیز آمده است که خداوند منافقان را این‌گونه توصیف می‌کند: آن‌ها ظاهری دارند، اما از باطن و حقیقت تهی هستند.

**توجه:** باید دقت کرد که بحث حاضر در باب «اسلام» است، نه مراتب «ایمان». قرآن کریم درباره گروهی از منافقان می‌فرماید: (... قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ...) (سوره المائدة: 61)؛ یعنی ظاهر مسلمانی آنان با باطن کفرآمیزشان در تعارض است.

<sup>29</sup> شیخ محمدرضا مظفر (م ۱۳۸۳ ق)، فقیه، اصولی و منطق‌دان برجسته شیعه و مؤلف کتاب عقائد الإمامیه.  
<sup>30</sup> شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (م ۱۳۶۱ ق)، مشهور به کمپانی، از بزرگترین فقها و اصولیان شیعه و از شاگردان آخوند خراسانی.

<sup>31</sup> میرزا محمدحسین نائینی (م ۱۳۵۵ ق)، از مراجع بزرگ تقلید و نظریه‌پردازان برجسته علم اصول فقه.

**حاصل کلام:** در باب وظایف اعتقادی، باید میان دو جنبه تفکیک قائل شد: ۱. **جنبه معرفت:** در این حوزه، قول مشهور که آن را امری تکوینی و مبتنی بر شناخت عقلی می‌داند، کاملاً صحیح است. در اینجا جای تعبد و تشریع اعتباری نیست. ۲. **جنبه ولایت:** اما در حوزه ولایت، یعنی کرنش و تسلیم عملی، رأی بزرگانی چون صدوقین<sup>۳۲</sup>، کلینی<sup>۳۳</sup>، مجلسیین<sup>۳۴</sup> و فیض کاشانی<sup>۳۵</sup> صائب و دقیق است.

**نکته:** یک اصل بنیادین که غالباً مورد غفلت قرار می‌گیرد، این است که نقشه و فهرست عقاید در دین اسلام، با همان ترتیب و ساختار، در شرایع تمام انبیای الهی نیز ثابت و لایتغیر است. عقاید دستخوش نسخ و تغییر نمی‌شوند. از این رو، مسئله غدیر و ولایت، مختص به امت خاتم الانبیاء (ص) نیست، بلکه در سلسله تمام انبیا جاری بوده است.

به عبارت دیگر، در منظومه دین‌شناسی تمام انبیا، «شخص سوم دین» پس از خدا و رسول، همواره امیرالمؤمنین (ع) بوده است، نه شخصیت‌هایی چون حضرت ابراهیم، نوح، موسی یا عیسی (ع). این حقیقت نه تنها در کتب آسمانی، بلکه در تمام عوالم ثبت شده است. در روایات آمده است که ولایت علی (ع) بر جمیع کتب انبیا و در همه عوالم نگاشته شده است.<sup>۳۶</sup> و چون مکتوب بوده، به تبع آن اعلام عمومی نیز، نظیر واقعه غدیر، برای امت‌های پیشین وجود داشته است. زیرا انبیا مأمور به ترویج و نشر کامل دین بوده‌اند و ولایت، رکنی اساسی از دین است.

**فایده:** نکته جالب توجه در مورد انبیا آن است که برخی از آنان «رسول» نبودند.<sup>۳۷</sup> این بدان معناست که در حوزه فروع دین، مأمور به آوردن شریعت جدیدی نبودند. اما در حوزه عقاید، تمام انبیا، بدون استثنا، مأمور به تبلیغ اصول دین بوده‌اند. از آنجا که بزرگ‌ترین معروف، شناخت عقاید حقه، و بزرگ‌ترین منکر، باورهای باطل است، همه انبیا موظف به امر به معروف و نهی از منکر در این حوزه بوده‌اند. درک این مطلب، جایگاه رفیع اهل‌بیت (ع) را در منظومه هستی روشن‌تر می‌سازد. سعادت، ملکوت و سرپرستی بهشت و دوزخ، همگی بر محور این بنیان استوار است.

وقتی قرآن خود را (... مُهْتَمِّمًا عَلَيْهِ...) (سوره المائدة: 48) یعنی حافظ و مسلط بر کتب پیشین معرفی می‌کند، به این معناست که حقایق قرآن، از جمله جایگاه اهل‌بیت (ع)، بر معارف کتب گذشته سیطره دارد. قرآن تصریح می‌کند که این کتاب، میراث برگزیدگان الهی است: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...) (سوره فاطر: 32). سپس در آیاتی دیگر، دسترسی به حقیقت باطنی آن را محدود به پاکان می‌داند: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۝ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۝ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (سوره الواقعة: 77-79). این «مطهرون» همان کسانی هستند که آیه تطهیر (سوره الأحزاب: 33) در شأن ایشان نازل شده است، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین (ع).

<sup>۳۲</sup> مقصود شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ق)، و پدرش، علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۲۹ ق) است.

<sup>۳۳</sup> محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق)، مؤلف کتاب گرانسنگ *الکافی*.

<sup>۳۴</sup> مقصود علامه محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)، صاحب *بحار الانوار*، و پدرش، محمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ ق) است.

<sup>۳۵</sup> ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق)، از علمای بزرگ و جامع علوم عقلی و نقلی در عصر صفوی.

<sup>۳۶</sup> در روایتی از امام باقر (ع) آمده است: «...وَإِنْ وَلَايَةُ عَلِيٍّ لَمْ كُتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِبُيُوتَةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّةِ عَلِيٍّ (ع)». رک: مجلسی، محمدباقر. *بحار الانوار*. چاپ ۲، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق، ج ۲۶، ص ۲۸۱، باب «أن ولایتہ (ع) مکتوبه فی جمیع صحف الانبیاء»، ح ۲۹.

<sup>۳۷</sup> در علم کلام، «نبی» کسی است که از غیب خبر می‌دهد و وحی دریافت می‌کند، اما «رسول» علاوه بر مقام نبوت، مأمور به ابلاغ شریعت جدید یا کتاب آسمانی است. بنابراین، هر رسولی نبی است، ولی هر نبیی رسول نیست.

بنابر این، خود قرآن جایگاهی رفیع و بی‌بدیل برای دودمان پیامبر (ص) قائل است؛ مقامی که آنان را در جایگاه قائمه و محور هستی قرار می‌دهد. اگرچه انبیایی چون حضرت عیسی و الیاس (ع) زنده هستند، اما خداوند مسئولیت توزیع ثروت‌های عمومی زمین (فیء) را به آنان نسپرده و آن را به خدا، رسول و «ذی القربی» (خویشاوندان پیامبر) اختصاص داده است: (مَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى...) (سوره الحشر: 7). فلسفه این امر نیز آن است که ثروت (... كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ...) (سوره الحشر: 7).

خداوند حتی انبیای اولوالعزم مانند حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (ع) را که در دوران رجعت باز خواهند گشت، شایسته اجرای کامل و نهایی عدالت جهانی ندانسته است. این شایستگی منحصرأ به خاتم الانبیاء (ص) و دودمان او، یعنی علی و فاطمه (ع) و فرزندان‌شان، اعطا شده است. شاهد آن، ماجرای فدک است که به دستور خدا در زمان حیات پیامبر (ص) به حضرت زهرا (س) واگذار شد و حتی خلیفه اول نیز به این مالکیت در زمان پیامبر (ص) اذعان داشت.<sup>38</sup>

**سؤال:** چگونه است که خداوند حضرت فاطمه (س) را شایسته چنین جایگاه اقتصادی و مدیریتی می‌داند، اما انبیای بزرگی چون ابراهیم و موسی و عیسی (ع) را شایسته آن نمی‌داند؟ این نشان می‌دهد که این وصف و جایگاه، یعنی مقام «مکرمون»، مختص خاتم الانبیاء (ص) و دودمان اوست و جایگاه کلیدی و خطیر تکوینی و تشریعی از آن ایشان است، نه سایر انبیا.

جایگاه آنان، همان مقام «مُكْرَمُونَ»<sup>39</sup> و یک جایگاه تکریمی و تشریفی است. این مکتب فکری اهمیت والایی دارد، زیرا جایگاه کلیدی و خطیر تکوینی و تشریعی که قرآن ترسیم می‌کند، از آن قُرَبای خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) است، نه از آن حضرت ابراهیم، اسماعیل، موسی، عیسی و نوح (علیهم السلام). رکن اصلی پس از خداوند، همین قُرَبای هستند؛ چنان‌که در آیه (... وَلِذِي الْقُرْبَى...) (الحشر [59]: 7)، حرف «لام» بر ولایت و اختصاص دلالت دارد.<sup>40</sup> انگیزه قرآن نیز تحقق همین عدالت فراگیر است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

<sup>38</sup> این استدلال به روایاتی اشاره دارد که در منابع تاریخی و حدیثی شیعه، مانند کتاب الاحتجاج طبرسی، آمده است و بیانگر آن است که ابوبکر در مناظرات خود با حضرت زهرا (س) به این واقعیت که فدک در زمان پیامبر (ص) در اختیار ایشان بوده، اعتراف کرده است. ربک: طبرسی، احمد بن علی. الاحتجاج. تحقیق محمدباقر خراسان، دارالنعمان، ۱۳۸۶ ق، ج ۱، ص ۹۰-۹۷.

<sup>39</sup> اشاره به آیه (... بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ) (الأنبياء [21]: 26) که در وصف ملائکه است، اما مفسران شیعه با استناد به روایات، این وصف را به طریق اولی برای اهل بیت (علیهم السلام) نیز ثابت می‌دانند.

<sup>40</sup> منظور گوینده آن است که حرف جر «لام» در «لِذِي الْقُرْبَى» صرفاً برای بیان مصرف فیء نیست، بلکه معنای ملکیت، اختصاص و ولایت را می‌رساند که جایگاه ویژه اهل بیت (علیهم السلام) را تثبیت می‌کند. این تحلیل در تفاسیر روایی شیعه مطرح شده است.

## هشدار مهم

شماره صفحات در تمام منابع مذکور در پاورقی‌ها باید با نسخه‌های چاپی بررسی و تطبیق شوند.